

Research Paper

Understanding the concept of human through the art of pottery in Rupert Spira's poem based on conceptual metaphor approach.

Elika Ashjaee ^{1*}, Habibollah Abbasi ²

¹ PhD in Persian Language and Literature, Azad University of Iran, Roodehen Branch (elika.ashjaee@yahoo.com)

² Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Human Sciences, Kharazmi University (h.abbasi@khu.ac.ir)



10.22080/lpr.2024.25689.1008

Received:

August 5, 2023

Accepted:

October 26, 2023

Available online:

March 02, 2024

Keywords:

Human concept, conceptual metaphor, mental schema, Rupert Spira, poetry, pottery, objects.

Abstract

Rupert Spira, a British and English-speaking poet and mystic, who is a master of the art of pottery and is capable of it, tries to share his understanding of the concept of man with his audience in his poetry and according to the experience of pottery. His understanding of the concept of man, which he considers to be an infinite being, unconsciously coincided with the approach of conceptual metaphor in his poetry and created a conflict-like design. In his poetry, man is recognized as the origin of things. In this research, it is stated by analytical-descriptive method that every cognitive object corresponding to the field of human abstract purpose shows a face of human nature. The frequent presence of the concept of a bowl, which is a branch of the poet's art of pottery, shows the poet's attention to the concept of volume in human knowledge. Although the poet considers man as an infinite being, he suffers from cognitive duality and presents an objective and limited concept of man in his poems; For this reason, we realize that in the end we are faced with the concept of order and boundaries.

*Corresponding Author: Elika Ashjaee

Address: PhD in Persian Language and Literature, Azad University of Iran, Roodehen Branch

Email: elika.ashjaee@yahoo.com

علمی

شناخت مفهوم انسان از رهگذر هنر سفالگری در شعر روپرت اسپایرا بر اساس رویکرد استعاره‌ی مفهومی

الیکا اشجعی^{*۱}، حبیب‌الله عباسی^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن (elika.ashjaee@yahoo.com)
^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات فارسی و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی (h.abbasi@khu.ac.ir)



۱۰.۲۲۰۸۰/lpr.۲۰۲۴.۲۵۶۸۹.۱۰۰۸

چکیده

روپرت اسپایرا شاعر و عارف بریتانیایی و انگلیسی‌زبان که بر هنر سفالگری اشراف دارد و در آن توانمند است، سعی دارد در شعر خویش و با توجه به تجربه‌ی سفالگری شناختش از مفهوم انسان را با مخاطبان خود در میان گذارد. در شعر او انسان با حوزه مبدأ اُشیا شناخته می‌شود. در این پژوهش، با روش تحلیلی-توصیفی بیان می‌شود که هر شیء شناختی منطبق با حوزه مقصد انتزاعی انسان، چهره‌ای از سرشت انسان را نشان می‌دهد. حضور پربسامد مفهوم کاسه که منشعب از هنر سفالگری شاعر است، بیانگر توجه شاعر به مفهوم حجم در شناخت انسان است. شاعر با اینکه انسان را موجودی لایتناهی می‌داند، دچار دوگانگی شناختی شده و در اشعارش مفهومی عینی و محدود از انسان نمایش می‌دهد؛ به همین سبب ما در می‌یابیم که در نهایت بی-حدودی و بی‌کرانگی با مفهوم نظم و مرزبندی مواجهیم. اسپایرا ناخودآگاه از زبان انسان فراتر رفته، از پدیدارشناسی اُشیا سخن می‌گوید.

تاریخ دریافت:

۱۱ تیر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۴ آبان ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۱۲ اسفند ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

مفهوم انسان، استعاره‌ی مفهومی، طرح‌واره‌ی ذهنی، روپرت اسپایرا، شعر، سفالگری، اُشیا.

* نویسنده مسئول: الیکا اشجعی

آدرس: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن
ایمیل: elika.ashjaee@yahoo.com

۱ مقدمه

هنری نگاه نکنند بلکه مفهومی وسیع‌تر از حضور او در جهان را نمایش دهند.

یکی از دغدغه‌های مهم اندیشه دربارهی مفهوم انسان قدرت و توانایی او برای انجام هر آن چیزی است که تنها در بند زمین نیست. آیا انسان می‌تواند قدرت و توانمندی ماورای شناخت، رشد و تعالی خویش داشته باشد؟ آیا انسان موجودی بی‌مرز است؟ عرفا جهان را محدود و انسان را نامحدود می‌دانند و فلاسفه جهان و انسان را محدود می‌انگارند، اما فیلسوفی مانند اسپینوزا معتقد بود: «دنایای محدود، در بطن خود بر بی‌کرانگی استوار است» (ایسواران، ۱۳۹۳: ۲۷). شاید چنین نظراتی نشأت گرفته از ناشناختگی باشد، به بیان دیگر انسان موجودی است که هنوز آن‌چنان‌که باید شناخته نشده است.

روپرت اسپایرا شاعر و عارف معاصر انگلیسی زبان با استفاده از شعر و با تجربه‌ی هنر سفالگری خویش سعی دارد تا شناختش از مفهوم انسان را با مخاطبان‌ش در میان گذارد. شاعر معتقد است که انسان موجودی نامحدود و لایتناهی است، اما در تعارض و تناقض با گفته‌ی خویش برای شناخت مفهوم انسان از واژه‌ها و حوزه-مبدهای عینی در شعرش بهره می‌برد که سبب محدودیت ادراکی می‌شود. در این مقاله سعی داریم تا با تطبیق شعر و نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی که زیرمجموعه‌ای از زبان‌شناسی شناختی است، نگاه او را نشان دهیم.

۱/۱ روش پژوهش

مقاله‌ی حاضر با توجه به رویکرد ادبیات و مطالعات تطبیقی سعی در برقراری پیوند ادبیات و شعر معاصر با هنر و علوم شناختی با هدف انسان‌شناسی دارد. با روش تحلیلی-توصیفی

انسان و مسائل او به اندازه‌ای حائز اهمیت است که هر جامعه‌ای برای بهبود شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خویش، ناچار به مطالعات وسیع دربارهی انسان‌شناسی است. برای نمونه در عالم سیاست فرم و مانیفست اندیشه‌های سوسیالیستی و حزب چپ بر پایه‌ی نگاه همسان‌سازی و برابری انسان‌ها با یکدیگر ترسیم شده است. مطالعات فلسفی و روان‌شناسی با نگرش اگزیستانسیالیستی درصدد ارتقای کیفیت زیستی بشر و خودشناسی اوست. در عرفان و مطالعات دینی تهذیب نفس انسان‌ها و توجه به بعد معنوی آن‌ها هدف اصلی است؛ ازاین‌روی در تمام زمینه‌ها و عرصه‌ها سخن از انسان است و اندیشه‌های او.

توجه به نوع انسان در هنر و مطالعات آن نیز انعکاس یافته است؛ از خوانش و پژوهش تصاویر انسان بر سردر کلیساها و ایجاد مکتبی مانند گوتیک گرفته تا خودنگاری فریدا کالوا نقاش زن مکزیکی، کارهای تجسمی میکل آنژ و یا معماری شرقی و اسلامی جملگی از انسان می‌گویند و نگاهشان معطوف به اوست. هنر سفالگری نیز از انسان و تمدن شهرنشینی او به ما می‌گوید. نقش‌های برجای‌مانده از انسان بر روی ظروف سفالی، کوزه‌ها و کاسه‌ها هر کدام روایتی از انسان دارند و توجه اذهان را به آن جلب می‌کنند.

در ادبیات و شعر، مکاتبی مانند ناتورالیسم، اومانیزم و ... انسان را زیر ذره‌بین کاوش خود قرار داده و ادبیات متعهد و کمونیستی در تمام دنیا فریاد آزادی‌خواهی انسان را سر داده و به دنبال هویت وجودی اوست. در شعر معاصر نیز بیش از پیش به اهمیت هستی انسان پی می‌بریم. شاعران معاصر سعی دارند تا در شعرهایشان تنها انسان را از منظر

کردن نیاز به شناخت و ادراک خود و محیط زیستی‌اش دارد؛ نیز در این کتاب بیان می‌شود که انسان برای شناخت محیط زندگی نیازمند برقراری تعامل و ارتباط با دیگر انسان‌ها و فرهنگ‌هاست؛ از این روی می‌توان گفت این کتاب یکی از منابع مهم در زمینه‌ی انسان‌شناسی است. در ایران سه ترجمه از آن موجود است: ۱- جهان‌شاه میرزابیگی (۱۳۹۷)، ۲- راحله گندمکار (۱۳۹۶)، ۳- نیلوفر آقاابراهیمی (۱۳۹۴). درباره‌ی پژوهش حاضر منبع و مقاله‌ای موجود نیست و تحقیق پیش روی، جستاری نو و جدید است.

۲ بحث

برای تحلیل و بررسی مفهوم انسان در شعر روپرت اسپایرا در ابتدا نیازمند تبیین ارتباط و پیوستگی میان مفهوم انسان، علوم شناختی، زبان‌شناسی شناختی (استعاره‌ی مفهومی)، هنر سفالگری و معرفی روپرت اسپایرا و نحوه‌ی اندیشه‌ی او هستیم.

۲،۱ مفهوم انسان و علوم شناختی

در تعریف مفهوم انسان اندیشه‌های متفاوتی از سوی متفکران شرقی و غربی مطرح شده است. برای نمونه ابن مسکویه نگاهی کاملاً فلسفی به چیستی انسان داشت. او انسان را مرکب از جسم و نفس و نقش نفس را محوری‌تر از جسم می‌دانست و انسانیت را امری بالقوه می‌دید که باید به کمال رسد (کمالی گوکی، ۱۳۹۹: ۱۵۲). ویکتور هوگو درباره‌ی مفهوم انسان اعتقاد داشت: «هرگز در میان موجودات، مخلوقی که برای کبوتر شدن آفریده شده، کرکس نمی‌شود. این ویژگی در میان هیچ یک از مخلوقات نیست جز آدمیان» (همان: ۱۸۱). کاسیرر هم انسان را «حیوانی نمادین» می‌دانست که تنها مرز تمییز میان انسان و حیوان «زبان نمادین» اوست (دورتیه، ۱۳۸۹: ۳۵).

انسان موجودی پیچیده و بی‌انتهاست. تنها مخلوقی است که درباره‌ی خویشتن به کاوش

مفهوم انسان را در دفتر شعر روپرت اسپایرا، بی‌کرانگی؛ با توجه به استعاره‌ی مفهومی که مربوط به علوم شناختی و زبان‌شناسی شناختی است و نیز هنر سفالگری اسپایرا بررسی و تحلیل می‌کنیم. در انتهای نتیجه‌گیری نیز برای درک بهتر مطالب از برنامه‌ی اکسل و نمودار استفاده می‌کنیم.

نوآوری مقاله در برقراری ارتباط و تعامل میان غرب و شرق است. اسپایرای بریتانیایی به وادی عرفان که محصول شرق است و هنر سفالگری کشیده می‌شود و درمی‌یابد که مفهوم انسان آن‌چنان وسیع و گسترده است که برای بیانش نیازمند ابزار کارآمدیست. او این ابزار کارآمد را شعر می‌داند. از واژه‌ها وام می‌گیرد تا به تعریف ادراکش از نوع انسان بپردازد. او در کتاب بی‌کرانگی، اندیشه‌های من وجودی‌اش را بیان می‌کند.

۱،۲ پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی ارتباط میان شعر و هنر سفالگری مقاله‌ای با عنوان «تعامل شعر با تکنیک‌های ساخت سفالینه‌های دوره‌ی اسلامی کاشان» به پژوهش نرگس سعادت میرقدیم و امیرحسین چیت‌سازیان موجود است که در سال (۱۳۹۲) در نشریه‌ی کاشان‌شناسی به چاپ رسیده است. این مقاله به بررسی شعرهای برجای مانده بر ظروف سفالی کاشان پرداخته و کاشان را به سبب وجود سفالینه‌های قدیمی، یکی از شهرهای مهم ایران می‌داند که در آنجا سفالگران دوره‌ی اسلامی توانسته‌اند میان هنر سفالگری و شعر پیوند برقرار کنند.

درباره‌ی استعاره‌ی مفهومی نیز منابع متعددی اعم از مقاله، کتاب و رساله موجود است، اما اساس پژوهش‌های انجام شده در این زمینه به منبع اصلی کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم رجوع کرده و می‌کنند. لیکاف و جانسون در این کتاب نشان داده‌اند که مفهوم انسان و شناخت زیستی با یکدیگر در ارتباط است. انسان زنده برای زندگی

تغییر نام علوم شناختی به علوم و هنر شناختی می‌تواند در ادراک روحيات و نیازمندی‌های انسان مؤثر واقع شود. به بیان دیگر هنر برای انسان نوعی زایش است و هویتی را از سوی او بیان می‌کند؛ از این روی هنر به تنهایی نیز می‌تواند تا حدود زیادی راهگشای شناخت بشر شود. می‌توان هنر را از زیرمجموعه‌ی مطالعات انسان‌شناسی بیرون آورد و آن را جداگانه در نظر گرفت. برای نمونه هنر سفالگری و نقوش و اشکال آن می‌تواند مفاهیم جدیدی را درباره‌ی انسان بیان کند که علوم شناختی باید به رمزگشایی آن مفاهیم بپردازد. زیرا علوم شناختی با نظام مفاهیمی، استعاره‌ی مفاهیم و فهم سروکار دارد.

۲،۲ استعاره‌های مفهومی

استعاره‌ی مفهومی که زیرگروه مطالعات شناختی و زبان‌شناسی شناختی است، فعالیت مهم و کاربردی در متون نوشتاری و تصویری دارد. استعاره‌ی مفهومی شامل دو بخش طرح‌واره‌ی تصویری و طرح‌واره‌ی زبانی است. طرح‌واره‌ی تصویری در ذهن و اندیشه‌ی ما نقش می‌بندد و جدا از زبان ما نیست، زیرا ما در درون خود حدیث نفس و مونولوگ داریم و اندیشه و زبانمان یکی می‌شود. آنچه را خودمان در ذهن داریم، درک می‌کنیم، اما طرح‌واره‌ی زبانی مطرح می‌شود که درصد برقراری ارتباط با دیگری یا دیگران باشیم. در اینجا نیازمند به‌کاربردن واژه‌ها برای برقراری تعامل و ارتباطیم؛ از این روی زبان از اندیشه جدا می‌شود. ما باید واژه‌هایی را انتخاب کنیم که سهولت ارتباطی، شناختی و قدرت فهم برای مخاطبان ایجاد کند. آنچه می‌گوییم، شاید اندیشه‌مان نباشد و ابزار و اجباری تعاملی محسوب شود.

استعاره‌های مفهومی محصول تجربیات درونی و بیرونی ما از زیستمان است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم موجوداتی تجربه‌گر هستیم. «حتی فیلسوفان غیرتجربه‌گرای هم‌چون امانوئل کانت

می‌پردازد و تفکر می‌کند و بنا بر اندیشه‌ی بوفون طبیعت‌شناس موجودی است که طیف وسیع تکامل را در میان سایر موجودات به سبب توانایی‌های گسترده دارد. در دیدگاه او انسان «ویژگی‌هایی مانند سخن گفتن، اندیشه، قابلیت ابداع، زندگی در جامعه و به عبارت دقیق‌تر، زندگی در جامعه‌ای زیر مدیریت قوانین و ضوابط اخلاقی» (خسروپناه و میرزایی، ۱۳۸۹: ۳۷) را دارد. به همین سبب نیازمند مطالعات وسیعی درباره‌ی او هستیم؛ زیرا انسان ثابت نیست و هر زمان دچار تغییر و تحول در زمینه‌های گوناگون است و این نکته یکی دیگر از تمایزات او از سایر موجودات است. انسان دچار رکود، به مرور از میان خواهد رفت. او برای بقا نیازمند رشد مستدام و متوالی است. چنین تغییری به معنای افزایش خلاقیت بشری و نیز نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی‌های ذهنی اوست. به سبب همین مسئله، شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر انسان حرکت مهمی برای پیشرفت و پویایی اوست.

علوم شناختی علمی نوین در جهت شناخت انسان است که در دهه‌های اخیر کمک مؤثری در جهت رشد معرفتی انسان بوده است. این علم به ما یادآوری می‌کند که انسان تنها یک واژه نیست بلکه مفهومی گسترده و نیازمند تحقیق و پژوهش است. «علوم شناختی اشاره به یک حوزه‌ی میان‌رشته‌ای دارد که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم (از سال ۱۹۵۶ میلادی) به‌طور مشخص شش رشته‌ی انسان‌شناسی، روان‌شناسی، علوم اعصاب، زبان‌شناسی، هوش مصنوعی و فلسفه‌ی ذهن را در بر دارد و هدف مشترک همه‌ی آن‌ها مطالعه‌ی ذهن و شناخت است» (رضوی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۰۱). تا اینجا نیز علوم شناختی تا حدود زیادی عملکرد موفقی داشته است، اما به نظر می‌آید که به دلیل تمایل روزافزون انسان به وادی هنر که سرمنشأ آن رهایی از هیاهوی جهان بیرونی و اضطراب‌هایی است که به او تحمیل می‌شود، جای دارد تا در این علم بازنگری صورت گیرد.

۲،۳ روبرت اسپایرا

روبرت اسپایرا عارف و شاعر بریتانیایی متولد ۱۳ مارس ۱۹۶۰ و فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی هنر West surry است. از او تألیفات گوناگونی مانند ماهیت هوشیاری، آگاه بودن از آگاه بودن، حضور هنر صلح و خوشبختی و صمیمیت تجربه در ایران ترجمه شده است. آخرین اثر او که در ایران ترجمه و منتشر شده کتاب بی‌کرانگی تأملاتی درباره‌ی من هستم است که توسط مینا درفشی ترجمه شده و انتشارات پپله آن را در سال ۱۴۰۱ چاپ کرده است.

روبرت اسپایرا در سال ۱۹۷۵ زمانی که پانزده سال داشت، تصادفی با شعر مولانا آشنا شد. مولانا باعث شد اسپایرا به سمت عرفان کشیده شود. او با عرفان هند نیز کاملاً مانوس و آشناست. اسپایرا تمرکزش را بر روی «ادویتا» که آموزه‌ای کهن است به معنی «نادوگانگی یا وحدت هستی اصل» (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۱۶)، قرار داد. او در تعالیم عرفانی خود همواره به دنبال «رهایی از من کاذب، یعنی نجات از رنج‌ها و رسیدن به صلح و آرامش و شادی» (همان: ۱۸) است.

در اندیشه‌ی اسپایرا هستی انسان به‌مثابه پرده‌ی سینما است که به خودی خود سفید بوده و تجربه‌های زیستی اوست که سینما را رونق می‌بخشد، به بیان دیگر تجربه‌های آدمی همان فیلم‌های سینمایی هستند. او اصالت وجودی انسان را به خودی خود تجربه نمی‌داند و معتقد است: «هستی ما تجربه نیست بلکه وقوع تجربه را میسر می‌سازد» (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۲۳). اسپایرا علاوه بر تسلط به مبانی عرفانی، هنرمند توانا و برجسته‌ای در زمینه‌ی سفالگری است. نگاه تازه‌ی او به پیوند میان شعر معاصر عرفانی و هنر سفالگری سبب شد تا به انسان، آفرینش او و اصالت وجودی‌اش به شناخت عمیق‌تر و وسیع‌تری دست یابد و بتواند آن شناخت را در دفتر بی‌کرانگی منتقل کند. محتوای این دفتر، شعرهای عارفانه درباره‌ی هستی و وجود انسان است. با وجود آنکه اسپایرا بیان می‌کند که هدف او از این شعرها به تنهایی ادراک خویشتن است، اما می‌شود بیان کرد که شاعر بریتانیایی مجاز جزء از

لازم دیده‌اند که تجربه را به عنوان محدودیتی بیرونی برای اندیشه‌هایمان بپذیرند» (واعظ شهرستانی، ۱۴۰۱: ۱۱). تجربیات زیستی که در ذهنمان تبدیل به طرح‌واره‌های تصویری و زبانی می‌شوند، به محتواسازی و خلاقیت بشر کمک می‌کنند.

زکی هموند استاد زبان‌شناس شناختی عراقی معتقد است مفهوم‌پردازی نماد است. هر مفهوم «یک واحد نمادین دوقطبی است، شامل واحدی واجی در یک قطب و واحدی معنایی در قطبی دیگر» (۴۳: ۱۴۰۰). استعاره‌ی مفهومی نیز دو وجه واجی و معنایی دارد که در زبان‌شناسی شناختی، بیشتر توجه بر روی قطب معنایی آن است. هر سازه‌ی مفهومی شامل سه بخش حوزه‌ی انتزاعی مقصد، حوزه‌ی تجربی مبدأ و نگاشت است. زمانی که در ذهن ما طرح‌واره‌ای شکل می‌گیرد بنا بر نظریه‌ی لیکاف و جانسون «مدل شناختی ایدئال» ذهن ما شکل می‌گیرد که «دسته‌بندی شناختی از حوزه‌ی مبدأ در مورد حوزه‌ی مقصد توصیف می‌شوند» (دانسی، ۱۳۹۸: ۱۱۸). این مدل‌های ایدئال شناختی برای هر فرد نسبت به افراد دیگر متفاوت است، بنابراین در مرحله‌ی ابتدایی فردی‌ست و مختص ذهن هر انسان؛ اما با انتقال به دیگری از وجه فردی خارج شده می‌تواند طیف وسیع شناختی را در بر گیرد؛ از این‌روی تبدیل به فرهنگ جمعی می‌شود.

عملکرد اصلی استعاره‌ی مفهومی نظم‌بخشی مفاهیم انتزاعی از شکل نامحدود خویش به شکل منسجم، محدود و عینی است. هر مفهوم انتزاعی بر اساس شناختی که از آن در ذهنمان داریم محفوظ است و زمانی که این مفهوم انتزاعی در مغزمان تبدیل به طرح‌واره‌ی تصویری می‌شود، تبدیل به روایت و داستانی می‌شود که اگر بخواهیم آن را با دیگران به اشتراک بگذاریم، ناچار باید از واژه‌ها که به مثابه شیء و مادیات هستند، بهره ببریم.

بیش از حد لبه‌های سفال خراب می‌شدند(اسپایرا، ۱۴۰۱:۱۴۱). اسپایرا علاقه‌مند به حجم بزرگ و ظرفیت بالا بود. او نه تنها این ظرفیت را برای سفال بل برای انسان نیز خواستار بود. سفال و انسان هر دو گل هستند و از یک ماده‌ی اشتراکی به‌وجود آمده‌اند و شاید این مسئله‌ی بود که اسپایرا را به هنر سفالگری کشاند. خدا با دستانش به گل آدم حیات می‌بخشد و سفالگر با دستانش به خلق ظروف و کوزه می‌پردازد.

کاسه‌های سفالی تنها شیء نیستند بلکه فرای شیء بودن، نمادند. شکل اکثر آن‌ها دایره است. «از آنجایی‌که دایره نه ابتدایی دارد نه انتهایی نشان‌دهنده‌ی ابدیت است و حاکی از کمال، ملکوت، عالم و مجموع همه‌ی آن‌هاست»(راپرت شفر، ۱۴۰۱:۳۴۴)، نیز نماد گردش زندگی و آموزه‌های آن است و تمام جوانب انسان از روح گرفته تا جسم و عطف او را در بر می‌گیرد(همان:۳۴۴)، با این حال به مرور شاعر معاصر بریتانیایی دریافت که هنر سفالگری او را خشنود نمی‌کند و حقیقت انسان در واژه‌ها نهفته است؛ از این‌رو به نوشتن شعر روی آورد. او «کاسه‌هایی از واژه ساخت»(اسپایرا، ۱۴۰۱:۱۴۱).

۲/۵ زبان شعر اسپایرا

محور کتاب بی‌کرانگی روپرت اسپایرا نگاه عارفانه به ماهیت وجودی خود است. کتاب قالبی مناجات‌گونه دارد و نوعی حدیث نفس است. مباحث خودشناسی در عرفان تأکید بر متافیزیکی بودن انسان دارد و او را فرای جسم دیده، بر روحش تمرکز می‌کند. این مباحث عرفانی مصممند تا روح انسان را منزه از هر آلودگی کنند و آن را به درجه‌ی تصعید و کمال رسانند. زبان عارفان زبانی ناخودآگاه است؛ زیرا تصفیه‌ی روح نیازمند بی‌خودشدن از خویش است و زمانی که انسان عارف به درجه‌ی رسید که غوطه‌ور در معشوق خود (خدا) شود و درون او آمیزش یابد، تجربیاتش زبان شطحیاتی می‌گیرد که

کل نوع انسان است. او از سطح خرد به سطح کلان می‌رسد؛ به دیگر سخن از شناخت خویشتن به شناخت نوع انسان دست می‌یابد. کتاب به سبب نگاه متضاد و تعارض‌گونه، رنگی سوررئال نیز به خود می‌گیرد. البته باید پذیرفت که خاصیت تفکرات عرفانی بر بی‌ثباتی و محتوایی پارادوکسیکال استوار است.

۲/۴ هنر سفالگری و اندیشه‌ی اسپایرا

سفال یکی از اکتشافات مهم بشری در طول تاریخ است که توانست به مرور زمان یکی از تمدن‌های هنری و فرهنگی انسان‌ها شود. مورگان یکی از اندیشمندان در حوزه‌ی شناخت انسان و نظریه‌پرداز تکامل اعتقاد داشت که انسان‌شناسی بر پایه‌ی خصوصیات تکنولوژی به سه گروه تقسیم می‌شود: ۱- مرحله‌ی توحش، از آغاز تا پیدایش سفال. ۲- مرحله‌ی بربریت، از پیدایش سفال تا پیدایش خط. ۳- مرحله‌ی تمدن، از پیدایش خط تا به امروز(روح الامینی، ۱۳۵۷:۱۱۶).

سفال که در برگیرنده‌ی عناصر آب و خاک و آتش است، قدر مشترک انسان‌شناسی: آفرینش بشر و شعر، خصوصاً شعر کلاسیک و عرفانی که موتیف آفرینش بشر در آن بسیار پررنگ و برجسته است، به شمار می‌رود. بسیاری از شاعران عارف کلاسیک در اشعارشان مفهوم گل (نماد خلقت انسان) را به کار برده‌اند، مانند این ابیات از سنایی(۱۳۸۵:۳۲): «صورت خود در آینه‌ی دل خویش/ به توان دید، از آن که در گل خویش/ بگسل آن سلسه که پیوستی/ که ز گل دور چون شدی، رستی». گل برای عارفان معنای جسم مادی را می‌دهد و به آن نگاهی تحقیرآمیز دارند؛ زیرا اولویت برایشان روح است و نه جسم. اما همین گل بی‌ارزش در نگاه عارفان، اندیشه‌ای برای شناخت بهتر مفهوم انسان از سوی روپرت اسپایرا شد.

او اکثر اوقات کاسه‌های سفالی بزرگ و سرگشاده می‌ساخت و اغلب نیز کاسه‌ها به سبب کشیدگی

سرشار از تجربه‌ی تشبیهی است که در آن تجربه به مثابه مایع است و شاعر چنان ظرفی است که این مایع به سبب بیش از اندازه بودن از ظرف جاری شده است.

۵- «من پُرم که خود را/ در آیینة تهی بودن می‌شناسم» [۵] (همان: ۱۱۹).

۶- «من سرشار اما خالی/ خالی اما سرریزی‌ام» [۶] (همان: ۹۷).

۷- «من خالی از ابژه‌ها اما پر از خودم هستم/ من بی‌هیچ مقاومتی گشوده‌ام» [۷] (همان: ۵۵).

گشوده بودن کنایه از پذیرفتن هر چیزی است.

۸- «من همچون کاسه‌ای سرگشاده/ با یک اشاره می‌دهم و می‌گیرم» [۸] (همان: ۵۳).

۹- «هرآنچه پدیدار می‌شود، در من پدیدار می‌شود» [۹] (همان: ۵۱).

۱۰- «من پر هستم اما هیچ چیز ندارم/ من خالی‌ام اما همه چیز دارم» [۱۰] (همان: ۴۵).

طرح‌واره‌ی «انسان، آهن‌ریاست».

۱- «من همه چیز را دریافت می‌کنم اما هیچ‌گاه زیاد نمی‌شوم» [۱۱] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۴۵).

زیاد نشدن بیانگر آن است که شاعر دارای اندازه‌ایست؛ از این‌رو تعارض و تناقضی میان دریافت کردن همه چیز و اضافه نشدن است.

۲- «من همه‌ی چیزها را می‌پذیرم» [۱۲] (همان: ۵۵).

۳- «من پیوسته دهنده و گیرنده‌ی خودم هستم» [۱۳] (همان: ۸۱).

طرح‌واره‌ی «انسان، مته است».

۱- «من بدن را می‌شکافم» [۱۴] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۷۱).

۲- «من جهان را می‌شکافم/ و آن را تکه‌تکه شده در قلبم نگاه می‌دارم» [۱۵] (همان: ۷۱).

طرح‌واره‌ی «انسان، گیره و یا پایهی نگهدارنده است».

تنها خود او متوجه آن معانی خواهد شد. به همین سبب زبان عارفانه رنگ تضاد و تعارض می‌یابد. علوم شناختی به‌ویژه زبان‌شناسی شناختی درک و فهم عمیق را مدیون تقابل و تضاد می‌داند. «سوسور تقابل را به عنوان یک ویژگی ذاتی از ساختار زبانی در نظر گرفت» (دانسی، ۱۳۹۸: ۱۰۶). خصوصیت مفهوم تقابلی به ما نشان می‌دهد که مفاهیم و نشانه‌ها در پیوند با مفاهیم و نشانه‌های دیگر و متضاد معنا می‌یابند (همان: ۱۰۸). اسپایرا در شعرش نامحدودی را با محدودی نشان می‌دهد و این همان زبان تقابلی است.

۲/۶ بررسی و تحلیل حوزه‌مبدا‌های شناختی مفهوم انسان در شعر اسپایرا

اسپایرا برای نشان دادن مفهوم انسان در کتاب بی‌کرانگی از اشیاء بهره برده و انسان را شیء‌انگاری کرده است. در این بخش نمونه‌های متعددی از ذهنیت او درباره‌ی مفهوم انسان آورده شده است. با توجه به عنوان مقاله در این بخش متوجه می‌شویم که نگاه او نسبت به مفهوم انسان با حضور پربسامد حوزه مبدأ ظرف و کاسه نمایش داده شده است؛ از این‌رو می‌توان دریافت که هنر سفالگری نقش مهم و بسزایی در شاکله‌ی ادراکی و شناختی شاعر از مفهوم انسان داشته است.

طرح‌واره‌ی «انسان، کاسه و ظرف است».

۱- «و من تو را در خودم خواهم پذیرفت» [۱] (اسپایرا، ۱۳۹: ۱۴۰۱).

در خودم: درون خودم معنی می‌دهد؛ بنابراین شاعر به مثابه ظرف و کاسه است.

۲- «وقتی عالم در من ناپدید می‌شود» [۲] (همان: ۱۳۱).

در من: درون من

۳- «وقتی ذهن در من محو می‌شود» [۳] (همان: ۱۲۹).

۴- «من در عین تهی بودن/ سرشار از تجربه/ در جنب و جوش‌ام» [۴] (همان: ۱۱۹).

۱- «من بدون تقسیم بندی‌ام/ اما همه‌ی تقسیم‌بندی‌ها در من وجود دارند» [۲۲] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۳۷).

شاعر با وجود اعتقاد به نامحدودی و نامرزی با نگاهی متضادگونه از حدودبندی سخن می‌گوید.

طرح‌واره‌ی «انسان، خانه است.»

۱- «من زادگاهم و آرامگاه/ هر چیزی هستم که وجود دارد» [۲۳] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۵۱).

زادگاه و آرامگاه به مانند خانه‌ایست تا انسان درون آن به آرامش رسد. وطن و زادگاه هر انسانی خانه‌ی اوست؛ زیرا درون آن زندگی کرده است و آرامگاه نیز خانه‌ی ابدی انسان‌ها شناخته می‌شود.

۲- «من هیچ مدافعی ندارم/ اما مأمن تو هستم» [۲۴] (همان: ۹۱).

طرح‌واره‌ی «انسان، مسیر است.»

۱- «اما آغاز و پایان همه‌ی چیزها در من است» [۲۵] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۳۵).

هر راهی آغاز و پایانی دارد. اسپایرا خود را به مثابه مسیری می‌بیند که آغاز و انجام هر چیزی درون اوست.

طرح‌واره‌ی «انسان، جهت‌مند است.»

۱- «اگر به جلو بنگری من پشت هستم/ اگر به پشت بنگری من جلو هستم/ اگر به بالا نظر کنی من پایین هستم/ اگر به پایین نظر کنی من بالا هستم» [۲۶] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۶۷).

انسانی که هم‌زمان می‌تواند در جهات مختلفی قرار گیرد، عارفی است که کرامت طی‌الارض دارد. اسپایرا با نگاهی عارفانه از انسانی می‌گوید که برای حرکت محدودیتی ندارد و به هر سو که تمایل داشته باشد می‌تواند حرکت کند.

طرح‌واره‌ی «انسان، عطر است.»

۱- «من بدن را آکنده از احساس هستی می‌کنم» [۲۷] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۴۱).

۱- «من به چیزی وابسته نیستم/ اما همه‌ی چیزها به من وابسته‌اند» [۱۶] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۱۰۱).

شاعر خود را به مثابه پایه‌ی نگه‌دارنده و گیره‌ای می‌داند که اشیاء برای از بین رفتن باید به او متصل شوند و او برای آنکه آنان را حفظ کند باید اشیاء را نگه دارد.

طرح‌واره‌ی «انسان، پوشاک است.»

۱- «خودم را با خودم پنهان می‌کنم» [۱۷] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۱۲۵).

طرح‌واره‌ی «انسان، چاقو است.»

۱- «من برای ادای دوستی/ خودم را تقسیم می‌کنم» [۱۸] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۸۳).

اسپایرا ذهنیت شناختی از خویش را با حوزه‌مبدأ چاقو نشان داده است. او خود را چاقویی بران تجسم می‌کند که توانایی تقسیم‌بندی دارد.

طرح‌واره‌ی «انسان، محفظه و صندوق است.»

۱- «من جهان را می‌شکافم/ و آن را تکه‌تکه شده در قلبم نگاه می‌دارم» [۱۹] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۷۱).

در قلب نگه‌داشتن به معنی حفظ کردن است. اسپایرا صندوقچه‌ایست که قسمت‌های مختلفی از جهان را درون خود دارد. جهان شامل کائنات و هستی‌هاست که بی‌شمار است و اسپایرا سعی دارد تا آن‌ها را تکه‌تکه و با تقسیم‌بندی درون خویش جای دهد.

۲- «من آبستن جهانم» [۲۰] (همان: ۷۱).

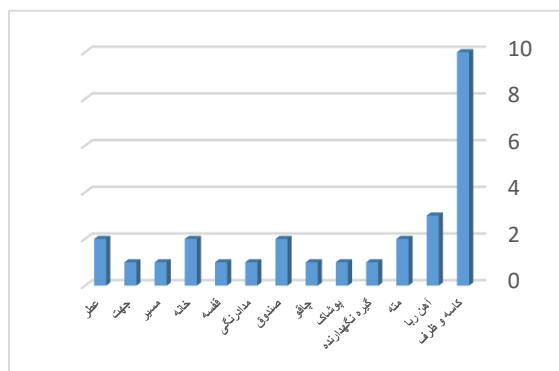
آبستن و باردار بودن یعنی انسان چیزی را درون خویش نگه دارد از این‌روی او به مثابه صندوق و محفظه شناخته می‌شود.

طرح‌واره‌ی «انسان، مدادرنگی است.»

۱- «تمام تجربه‌ی رنگ‌آمیزی هستی من است/ اما من هیچ رنگی از خودم ندارم» [۲۱] (اسپایرا، ۱۴۰۱: ۱۲۳).

طرح‌واره‌ی «انسان، قفسه است.»

در اندیشه‌ی لیکاف و جانسون استعاره‌ی مفهومی به سه گروه جهت، هستی‌شناختی و ساختاری تقسیم می‌شود [۲۹]. با بررسی نمونه‌ها می‌شود دریافت که تمامی نمونه‌های شعری اسپایرا در گروه هستی‌شناختی قرار دارند و تنها ۲ مورد است که در گروه استعاره‌ی مفهومی جهت قرار می‌گیرد و هیچ مثالی نیز در گروه ساختاری مشاهده نمی‌شود. با توجه به این که نام دفتر شعری اسپایرا بی‌کرانگی؛ تأملاتی درباره‌ی من هستم است، ارتباط و هماهنگی میان دغدغه‌ی ذهنی شاعر از مفهوم وجود و هستی را با استعاره‌ی مفهومی هستی‌شناختی می‌یابیم.



نمودار حضور حوزه‌مبداهای عینی منطبق با مفهوم انتزاعی غربت
The diagram of the presence of objective principles corresponding to the abstract concept of alienation

ساختاری	جهتی	هستی‌شناختی
Structural	directional	Ontologically
صفر	۲ مرتبه	۲۶ مرتبه

جدول کاربرد سه گروه استعاره‌ی مفهومی در شعر روپرت اسپایرا
Table of application of three conceptual metaphor groups in Rupert Spira's poetry

۳ نتیجه

هر کدام از حوزه‌مبداهای عینی به‌کارگرفته شده در شعر روپرت اسپایرا بیانگر نشانه‌ای از سرشت و

۲- «من بدن را می‌شکافم/ و آن را در سراسر جهان می‌پراکنم» [۲۸] (همان: ۷۱).

فعل آکندن و پراکندن برای رایحه، شمیم و بوی خوش استفاده می‌شود. از نظر شاعر یکی از مفاهیم شناختی مفهوم انتزاعی انسان، انطباق او با حوزه‌مبدا مایع، یعنی عطر است.

۲٫۷ تحلیل یافته‌ها

در دفتر شعر بی‌کرانگی از روپرت اسپایرا ۲۸ مورد طرح‌واره‌ی تصویری درباره‌ی مفهوم انتزاعی انسان یافت شد که از این ۲۸ مورد ۱۰ مورد بسامد بالای حوزه‌مبدا ظرف و کاسه را نشان می‌داد. حوزه‌مبدا ظرف و کاسه پربسامدترین و برجسته‌ترین منبع عینی شناختی از مفهوم انسان در شعر اسپایرا است. دومین حوزه‌مبدا پربسامد انطباق مفهوم انتزاعی انسان با حوزه‌مبدا تجربی آهن‌ریاست که ۳ بار در شعر او تکرار شده است.

با توجه به حوزه‌مبداهای عینی کاسه و ظرف، خانه، قفسه، صندوق و محفظه می‌توان دریافت که تمرکز شاعر بیش‌تر بر روی تجربه‌ی حجم و گنجایش است و این به‌سبب تجربه‌ی شاعر در هنر سفالگری‌ست که زمانی نیز حرفه‌ی تخصصی او بوده است. شاعر سعی کرده است تا در نمونه‌های به‌کارگرفته از مفهوم انسان در شعرش بیشتر از ابزار استفاده کند. انعکاس آهن‌ریا، گیره، مته، قفسه، صندوق و محفظه، مدارنگی، چاقو بیانگر نگاه او به کارآمدی انسان است؛ به بیان دیگر او انسان را موجودی پوچ و بی‌فایده نمی‌داند، اما در نهایت اعتقاد به لایتناهی بودن انسان، او را محدود می‌بیند. محدود بودن انسان به معنای ناتوانی او نیست، بلکه با وجود محدودیت می‌تواند دست به کارهای شگفت‌انگیز زند. توجه شاعر به حوزه‌مبدا مایعات، مکان و جهت‌ها پایین است. برای حوزه‌مبدا مایع که با عطر شناخته شده ۲ نمونه‌ی شعری موجود است. برای جهت ۱ نمونه و برای مکان ۲ نمونه در شعر بیان شده است.

به همین سبب نگاه او اندیشه‌ای جذاب و شایسته‌ی تأمل است.

خصوصیات آدمی است. توجه او بیشتر معطوف به گنجایش و حجم است. از نظر او تعالی انسان نیازمند ظرفیت و گشودگی است. شاعر معاصر بریتانیایی برای این منظور مخاطب را با عینیاتی مانند ظرف و کاسه، محفظه و صندوق، قفسه و خانه مواجه می‌کند. آهن‌ربا نماد جذب است. انسان موجودی جذب‌کننده است و برای رشد و صعود خویش باید هر امر معنوی مثبت را جذب کند. مدارنگی به سبب طیف وسیع، نماد انعطاف‌پذیری است. انسان عارف برای اثبات انسانیت خویش ناچار است موجودی منعطف و منفعل شود. چاقو و مته بیان‌گر بران بودن و نفوذپذیری است. چاقو می‌تواند نماد قدرت دافعه‌ی انسان و مته نشانه‌ی جذب به سبب ورود و نفوذپذیری نیز شناخته شود. گیره و پایه‌ی نگه‌دارنده ما را به یاد مفهوم ریشه و ثبات می‌اندازد. خاصیت عطر بوی خوش آن است. جهت و مسیر، هدف‌مندبودن را نشان می‌دهد و انسان به جملگی این مفاهیم نیازمند است تا به درجه‌ی رشد و تعالی برسد. نکته‌ی جالب این است که اسپایرا تنها یک‌بار از واژه‌ی پوشاک استفاده کرده است. او مخالف پوشانندگی است و با توجه به روحیه‌ی عارفانه‌ی خویش معتقد است که عارف واقعی انسانی عریان است که حجاب از چهره و قلب برمی‌گیرد تا به کنه حقایق هستی رسد.

مسئله‌ی مهم این است که اسپایرا علاوه بر اهمیت به انسان، به اشیاء نیز هویت و تشخیص داده است. او به ما گوشزد می‌کند باوجوداینکه همواره انسان و مسائل او دارای اهمیت بوده است، اما درون جهان تنها او وجود ندارد بلکه هستانیت شامل اشیاء و پدیداری آن‌ها نیز می‌شود؛ ازاین‌روی زبان اسپایرا تنها دربرگیرنده‌ی نقش ارتباطی با خود و نوع انسان نیست، بلکه او ما را با پدیده‌ی پسازبانی که نقش‌آفرینی آن را اشیاء و جامدات برعهده دارند، آشنا می‌کند. او سعی دارد اضافه بر نگاه عرفانی از فلسفه نیز وام گیرد و اهرم اصلی خودشناسی و خودآگاهی را بر روی مفهوم اصالت و وجود قرار دهد و بعد از آن مراحل بعدی در جهت خودشناسی را طی کند.

پی‌نوشت‌ها

- ۲۱) All experience is a colouring of my being/ but I have no colour of my being
- ۲۲) I am without division/ but all divisions exist in me
- ۲۳) I am the womb and the tomb/ of all that exists
- ۲۴) I have no defences/ but am your refuge
- ۲۵) I am without beginning and/ but all things begin and end in me
- ۲۶) If you look in front I am behind/ if you look behind I am in front/ if you look above I am below/ if you look below I am above
- ۲۷) I pervade the body as the feeling of being
- ۲۸) I break open the body/ and spread it across the world

۲۹) لیکاف و جانسون تجربیات عینی استعاره‌های مفهومی را به سه گروه استعاره‌ی جهتی، استعاره‌ی هستی‌شناختی و استعاره‌ی ساختاری تقسیم‌بندی کرده‌اند. استعاره‌ی جهتی جهات مختلف حرکتی مانند بالا، پایین، چپ، راست، عقب و جلو را بیان می‌کند. منبع استعاره‌ی هستی‌شناختی مواد فیزیکی، حجم، اندازه و ... است و استعاره‌ی ساختاری استعاره‌ی بدیع‌تری نسبت به دودگر پیشین است که بر پایه‌ی ادغام افعال مانند آرایه‌ی حس‌آمیزی طرح‌ریزی می‌شود. (برای مطالعه بیشتر ر.ک استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم (۱۳۹۷) از جورج لیکاف و مارک جانسون، ترجمه‌ی جهان‌شاه میرزابیگی، صفحات ۲۳-۳۳، صفحات ۳۷-۴۷ و صفحات ۸۳-۹۱).

- ۱) And I will take you into myself
- ۲) When it vanishes in me
- ۳) When it dissolves in me
- ۴) I am emptiness vibrating/ as the fullness of experience
- ۵) I am fullness/ knowing itself in the mirror of emptiness
- ۶) I am abundant yet empty/ empty yet overflow
- ۷) I am empty of objects but full of myself
- ۸) I offer and contain in one gesture/ like an open bowl
- ۹) Whatever appears, appears in me
- ۱۰) I am full but have nothing/ I am empty but contain all
- ۱۱) I receive all but never expand
- ۱۲) I am the allowing of all things
- ۱۳) I give myself and receive myself perpetually
- ۱۴) I break open the body
- ۱۵) I break open the world/ and hold it dismembered in my heart
- ۱۶) I depend on nothing/ but all things depend on me
- ۱۷) Veiling myself with myself
- ۱۸) I divide myself/ for the tenderness of friendship
- ۱۹) I break open the world/ and hold it dismembered in my heart
- ۲۰) I am pregnant with the universe

منابع

- ۱) اسپایرا، روپرت (۱۴۰۱). بی‌کرانگی تأملاتی درباره‌ی من هستم. ترجمه‌ی مینا درفش‌ی، چاپ اول، تهران: پیله.
- ۲) ایسواران، اکانت (۱۳۹۳). عشق خداست. ترجمه‌ی شهرام نقش تبریزی، تهران: ققنوس.
- ۳) خسروپناه، عبدالحسین و رضا میرزایی (۱۳۸۹). «چیستی انسان». نشریه‌ی انسان پژوهی دینی، سال هفتم، شماره ۲۴، صص ۳۵-۵۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- ۴) دانسی، مارسل (۱۳۹۸). جستاری در باب معنا راهنمایی درباره‌ی نظریات و کاربرد نشانه‌شناسی. ترجمه‌ی ابراهیم رهنما، چاپ اول، تهران: کوله پستی.
- ۵) دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۹). انسان‌شناسی نگاهی نو به تحولات جسمانی، فرهنگی و روان‌شناختی انسان. ترجمه‌ی جلال الدین رفیع فر، چاپ اول، تهران: خجسته.
- ۶) راپرت شفر، راونا (۱۴۰۱). ۱۰۰۰ نماد در هنر و اسطوره شکل به چه معناست. ترجمه‌ی آزاده بیداریخت و نسترن لواسانی، چاپ هفتم، تهران: نی.
- ۷) رضوی، سید ایمان و سید حسین اطهری (۱۴۰۲). «کاربست استعاره‌ی مفهومی در علوم شناختی معاصر به مثابه چارچوبی نظری در فهم متون اندیشه‌ی سیاسی». روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۹، شماره ۱۱۴، صص ۹۱-۱۰۵، بهار ۱۴۰۲.
- ۸) روح الامینی، محمود (۱۳۵۷). گرد شهر با چراغ در مبانی انسان‌شناسی. چاپ اول، تهران: زمان.
- ۹) زکی، هموند (۱۴۰۰). مکاتب نوین زبان‌شناسی. ترجمه‌ی سهند الهامی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- ۱۰) سعادت میرقدیم، سیده نرگس و امیرحسین چیت‌سازیان (۱۳۹۲). «تعامل شعر با تکنیک‌های ساخت سفالینه‌های دوره‌ی اسلامی کاشان». کاشان‌شناسی، شماره ۱۰، صص ۱۲۲-۱۴۵، بهار و تابستان ۱۳۹۲.
- ۱۱) سنایی (۱۳۸۵). آب آتش‌فروز (گزیده‌ی حدیقه‌الحقیقه). توضیح و گزارش رضا اشرف‌زاده، چاپ هشتم، تهران: جامی.
- ۱۲) کمالی گوکی، محمد (۱۳۹۹). انسان‌شناسی سیاسی مواجهه‌ی انسان فضیلت‌مند و انسان تعیین‌ناپذیر، چاپ اول، تهران: عقل سرخ.
- ۱۳) لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۷). استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم. ترجمه‌ی جهان‌شاه میرزابیگی، چاپ اول، تهران: آگاه.
- ۱۴) لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۶). استعاره‌هایی که باور داریم. ترجمه‌ی راحله گندمکار، چاپ اول، تهران: علمی.
- ۱۵) ----- (۱۳۹۴). استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم. ترجمه‌ی هاجر آقا‌ابراهیمی، چاپ اول، تهران: علم.
- ۱۶) واعظ شهرستانی، محمدرضا (۱۴۰۱). طرح‌واره‌ی مفهومی از دیدگاه کانت و دیویدسن. چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.

